

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Presenting a Jurisprudential Model of Moral and Devotional Education in the Family Based on Jurisprudential Principles

Mojtaba Majd¹, Mansour Amirzadeh Jirkoli², Reza Haqpanah², Seyyed Javad Ghandili³

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, ToH.C., Islamic Azad University, Torbat-e Heydarieh, Iran

2. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

3. Department of Curriculum Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

* Corresponding Author's Email: ma.amirzadehj@iau.ac.ir

ABSTRACT

Islamic jurisprudence, as a body of knowledge concerned with the discovery and explication of divine rulings, possesses extensive capacities for regulating behavior within the domain of education. The present study aims to design a "jurisprudential model" for moral and devotional education within the family context. This model is structured based on jurisprudential principles, educational methods, and overarching legal maxims, with the objective of providing a comprehensive framework for parents to educate their children in a scientifically grounded and religiously legitimate manner. Furthermore, "educational jurisprudence" is regarded as one of the most significant and contemporary domains of jurisprudence in the cultivation of the human being, considered the ultimate purpose of divine creation. Within this sphere, jurisprudence encompasses clearly defined and systematized guidelines that have received comparatively limited scholarly attention to date. The jurisprudential model of "moral" and "devotional" education in the family, grounded in a careful engagement with the primary sources of Islamic jurisprudence, offers a transparent and coherent approach to constructing an integrated and dynamic system of human education, with particular emphasis on children within the family setting. This model seeks to critically examine educational realities through a jurisprudential lens and to assist parents in achieving educational objectives in accordance with the perspective of the Lawgiver. The research adopts a descriptive-analytical methodology and draws upon authoritative jurisprudential, hadith-based, and foundational legal sources. Initially, the theoretical foundations of jurisprudence and education were examined in detail, followed by the design and analysis of a three-layered model for moral and devotional education in the family. The model comprises normative, operational, and regulatory layers. The findings indicate that Islamic jurisprudence, beyond its focus on individual rulings, can provide a strategic framework for family-based education. Within the normative layer, five foundational principles—sincerity, justice, patience, consideration of the learner's capacity, and preservation of dignity—are identified, which are operationalized through educational methods such as gentleness and forbearance, affection, role modeling, enjoining and forbidding, and disciplinary measures. In the third layer, jurisprudential maxims such as the negation of hardship, the prohibition of imposing unbearable obligations, the principle of no harm, and the prohibition of causing injury function as regulatory mechanisms governing educational methods and obligations.

Keywords: Educational jurisprudence; moral education; devotional education; family; jurisprudential model; jurisprudential principles

How to cite: Majd, M., Amirzadeh Jirkoli, M., Haqpanah, R., & Ghandili, S. J. (2026). Presenting a Jurisprudential Model of Moral and Devotional Education in the Family Based on Jurisprudential Principles. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-27.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

ارائه مدل فقهی تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده بر اساس قواعد فقهی

مجتبی مجد^۱، منصور امیرزاده جیرکلی^۲، رضا حق پناه^۳، سید جواد قندیلی^۴

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران

۳. گروه مطالعات برنامه درسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: ma.amirzadehj@iau.ac.ir

چکیده

فقه اسلامی، به عنوان دانشی که متکفل کشف و تبیین احکام شرعی است، ظرفیت‌های وسیعی برای تنظیم رفتار در عرصه تربیت نیز دارد. هدف این پژوهش، طراحی «مدلی فقهی» برای تربیت اخلاقی و عبادی در بستر خانواده است. این مدل بر اساس اصول فقهی، روش‌های اجرایی تربیت و قواعد کلان فقهی تنظیم شده و هدف آن ارائه چارچوبی جامع برای والدین جهت تربیت فرزندان به صورت علمی و معتبر شرعی است. همچنین «فقه تربیتی» یکی از مهمترین و به روزترین عرصه های فقه در تربیت انسان، به عنوان هدف و غایت اصلی خلقت الهی مورد توجه قرار می گیرد. در این ساحت، فقه دارای دستورالعمل های مشخص و مدونی است که تاکنون کمتر بدان توجه شده است. مدل فقهی تربیت «اخلاقی» و «عبادی» در خانواده، با رویکرد توجه و اعتنا به منابع اصلی فقه، روشی شفاف و روشن از دستیابی به شبکه ای منسجم و پویا در تربیت انسان با تاکید بر فرزندان و در ساحت «خانواده» می باشد. این مدل تلاش دارد تا واقعیت های تربیتی را با نگاه فقهی مورد مذاقه قرار داده و والدین را در دستیابی به اهداف تربیتی از نگاه شارع، یاریگر باشد. این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع فقهی معتبر، روایی و اصولی انجام شده است. ابتدا، مبانی نظری فقهی و تربیتی به تفصیل بررسی شد، سپس یک مدل سه لایه برای تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده طراحی و تحلیل شد. مدل شامل سه لایه هنجاری، عملیاتی و تنظیم کننده است. نتایج پژوهش نشان داد که فقه اسلامی فراتر از احکام فردی، می تواند چارچوبی راهبردی برای تربیت در خانواده فراهم کند. این مدل، پنج اصل بنیادین در لایه هنجاری (اخلاص، عدالت، صبر، رعایت توان متری و حفظ کرامت) معرفی کرده است که در لایه عملیاتی، با روش های تربیتی مانند رفق و مدارا، محبت، الگودهی، امر و نهی و تنبیه قابل اجرا هستند. در لایه سوم، قواعد فقهی همچون نفی عسر و حرج، تکلیف مالا یطاق، لا ضرر و حرمت ایداء، به عنوان تنظیم کننده روش ها و الزامات تربیتی عمل می کنند.

کلیدواژگان: فقه تربیتی؛ تربیت اخلاقی؛ تربیت عبادی؛ خانواده؛ مدل فقهی؛ قواعد فقهی

نحوه استناددهی: مجد، مجتبی، امیرزاده جیرکلی، منصور، حق پناه، رضا، و قندیلی، سید جواد. (۱۴۰۵). ارائه مدل فقهی تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده بر اساس قواعد فقهی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۴)، ۱-۲۷.

در سنین خاص، مؤید این حضور فقهی در عرصه تربیت است (al-Tusi, 1986).

افزون بر احکام موردی، قواعد کلان فقهی نیز ظرفیت ورود به حوزه تربیت را دارند. قاعده نفی عسر و حرج، تکلیف مالا یتطاق، لا ضرر و حرمت ایذاء، هر یک می‌توانند در تنظیم روابط تربیتی و تعیین حدود الزام و سخت‌گیری نقش‌آفرین باشند (Behbahani, 1994; Hakim, 1997). بدین ترتیب، امکان صورت‌بندی نظام‌مند آموزه‌های تربیتی در قالب یک مدل فقهی فراهم می‌شود؛ مدلی که در آن اصول هنجاری، روش‌های اجرایی و قواعد تنظیم‌کننده در ارتباطی منسجم قرار گیرند.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان با اتکا به منابع فقهی و قواعد استنباط، مدلی منسجم برای تربیت اخلاقی و عبادی در بستر خانواده طراحی کرد؛ مدلی که افزون بر استناد معتبر، از انسجام نظری و قابلیت کاربست عملی نیز برخوردار باشد.

مفهوم‌شناسی پژوهش

در این بخش، مفاهیم بایسته و محوری پژوهش به صورت مبسوط مورد بررسی و تبیین قرار خواهند گرفت.

تربیت

واژه تربیت در لغت از ریشه «ربب» و «ربو» گرفته شده و معانی‌ای همچون پرورش، رشد دادن، حفظ و اصلاح را در بر می‌گیرد (al-Fayyumi, 1993; Ibn Manzur, 1993). در معنای اصطلاحی، تربیت فرآیندی است هدفمند برای شکوفاسازی استعدادهای بالقوه انسان و هدایت او به سوی کمال مطلوب. این فرآیند، افزون بر انتقال دانش، شامل شکل‌دهی گرایش‌ها، ملکات و رفتارهای پایدار است. در سنت اسلامی، تربیت همواره با مفهوم «ادب» و «تزکیه» پیوند داشته و ناظر به اصلاح درون و سامان‌یافتگی رفتار بیرونی بوده است. از این رو، تربیت تنها به

تربیت در اندیشه اسلامی، فرآیندی غایت‌مند برای فعلیت‌بخشی به استعدادهای انسانی و هدایت او به سوی کمال شایسته خویش است. انسان در این نگرش، موجودی برخوردار از ابعاد جسمانی، روحی، عاطفی و اجتماعی است که سامان‌یافتگی این ابعاد، نیازمند چارچوبی هدایت‌گر و مبتنی بر منابع معتبر معرفتی است. اخلاق و عبادت دو ساحت بنیادین این فرآیند به شمار می‌آیند؛ اخلاق، جهت‌دهنده روابط انسانی و سامان‌بخش رفتار اجتماعی است و عبادت، پیوند انسان با مبدأ هستی و تمرین عملی بندگی را تحقق می‌بخشد. از این رو، تربیت اخلاقی و عبادی نه امری حاشیه‌ای، بلکه رکن اساسی در تحقق انسان تراز دینی است.

در این میان، خانواده نخستین و اثرگذارترین محیط شکل‌گیری شخصیت اخلاقی و عادت‌های عبادی است. کودک پیش از هر نهاد رسمی آموزشی، در فضای خانواده با الگوهای رفتاری و نظام ارزشی آشنا می‌شود و بسیاری از گرایش‌های پایدار او در همین بستر شکل می‌گیرد. منابع روایی، والدین را در قبال ادب‌آموزی و هدایت فرزند مسئول دانسته و برای این مسئولیت، ثواب و عقاب مقرر کرده‌اند (Ibn Babawayh, 1992; Majlisi, 1982).

این تصریح، نشان‌دهنده آن است که تربیت در خانواده، واجد حیث تکلیفی است و نمی‌توان آن را صرفاً امری اخلاقی یا توصیه‌ای تلقی کرد.

در عین حال، فقه اسلامی که به‌عنوان علم استنباط احکام شرعی تعریف شده است (Zayn al-Din ibn Ali, 1992)، غالباً در ذهن معاصر به حوزه عبادات فردی یا روابط حقوقی محدود می‌شود. این در حالی است که گستره فقه شامل هر حوزه‌ای است که رفتار مکلف در آن موضوع حکم قرار گیرد. از این منظر، تربیت نیز به‌عنوان فرآیند شکل‌دهی رفتار و منش انسان، در قلمرو فقه قرار می‌گیرد. تصریح برخی فقها بر وجوب تعلیم و تأدیب کودک

آموزش مهارت محدود نمی‌شود، بلکه ناظر به ساخت شخصیت است.

اخلاق و تربیت اخلاقی

اخلاق در لغت به معنای سنجیه و خوی پایدار انسان آمده است (Raghib al-Isfahani, 1991). در اصطلاح حکمای اسلامی، اخلاق ناظر به ملکات نفسانی است که رفتار انسان از آن‌ها صادر می‌شود. از این منظر، اصلاح رفتار بدون اصلاح ملکات درونی، پایدار نخواهد بود (Motahhari, 2003).

تربیت اخلاقی فرآیندی است که به شکل‌گیری صفات پسندیده و پرهیز از رذایل می‌انجامد. این فرآیند، هم شامل تقویت فضایل و هم مهار و اصلاح تمایلات نادرست است. در چارچوب فقهی، تربیت اخلاقی زمانی اهمیت مضاعف می‌یابد که رفتارهای ناشی از ملکات، موضوع حکم شرعی قرار گیرند و آثار اجتماعی و عبادی پیدا کنند.

عبادت و تربیت عبادی

عبادت در لغت به معنای خضوع و بندگی آمده است (al-Tabari, 1991). در معنای دقیق‌تر، عبادت عملی است که همراه با قصد قربت و جهت‌گیری الهی انجام می‌شود. از این منظر، عبادت تنها به اعمال خاصی مانند نماز و روزه محدود نمی‌شود، بلکه هر عملی که با نیت الهی انجام گیرد، می‌تواند مصداق عبودیت باشد.

تربیت عبادی فرآیندی است که متربی را به انجام آگاهانه و تدریجی عبادات سوق می‌دهد و او را برای پذیرش تکلیف شرعی آماده می‌سازد. در متون فقهی، آموزش نماز و سایر عبادات در سنین پیش از بلوغ مورد تأکید قرار گرفته است که بیانگر رویکرد تمرینی و تدریجی در تربیت عبادی است (al-Tusi, 1986). این رویکرد نشان می‌دهد که تربیت عبادی در چارچوب فقه، دارای ساختاری نظام‌مند و هدفمند است.

خانواده محوری

خانواده در نظام اسلامی، نخستین نهاد اجتماعی و بنیادی‌ترین کانون شکل‌گیری شخصیت انسان است. ولایت والدین بر کودک، به‌عنوان نوعی سلطه و اقتدار برای حفظ مصلحت او تعریف شده است (Khomeini, 2012). این تعریف نشان می‌دهد که تربیت در خانواده، صرفاً یک تعامل عاطفی نیست، بلکه دارای پشتوانه حقوقی و تکلیفی است.

بر این اساس، خانواده محوری در این پژوهش به معنای تمرکز بر نقش والدین در تنظیم، هدایت و اجرای فرآیند تربیت اخلاقی و عبادی در چارچوب قواعد فقهی است.

جایگاه فقه تربیتی در نظام معرفتی اسلام

فقه در سنت اسلامی، همواره به‌عنوان دانشی برای تنظیم رفتار مکلفان شناخته شده است. هرچند تقسیم‌بندی‌های رایج فقه به عبادات، معاملات و سیاسات، گاه این تصور را ایجاد می‌کند که فقه تنها ناظر به روابط حقوقی یا اعمال عبادی فردی است، اما در واقع، گستره آن شامل هر حوزه‌ای است که رفتار مکلف در آن معنا می‌یابد. از این منظر، «تربیت» نیز به‌عنوان فرآیند شکل‌دهی رفتار و منش انسان، در قلمرو فقه قرار می‌گیرد.

در منابع روایی، مسئولیت والدین در قبال ادب و هدایت فرزند به‌روشنی بیان شده و این مسئولیت با وعده ثواب و وعید عقاب همراه است: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: حَقٌّ وَلَدِكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَابِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْأَمْعُونَةِ بِهِ عَلَى طَاعَتِهِ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌّ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقَبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ؛ امام سجاده (ع) فرموده است، حق فرزند تو این است که بدانی او از توست و نیکی و بدی او در این جهان مضاف به تو است و از تو درباره تربیت او و راهنمایی او برای شناخت خداوند عزوجل و کمک به فرمانبرداری او از خداوند پرسیده می‌شود و در مورد او چنان رفتار کن که بدانی اگر

امر، جایگاه خانواده را در ساختار تکلیف روشن می‌سازد (Allamah al-Hilli, 1998).

از سوی دیگر، تربیت عبادی نیز به دلیل پیوند آن با تمرین تدریجی تکلیف‌پذیری، در محیط خانواده آغاز می‌شود. آموزش نماز، روزه و سایر عبادات در سنین پیش از بلوغ، نشان‌دهنده رویکرد تدریجی و تمرینی در فقه است که هدف آن آماده‌سازی کودک برای پذیرش مسئولیت شرعی در آینده است (Shaykh al-Kulayni, 1986). این پیوند میان آموزش تدریجی و مسئولیت آتی، نشان می‌دهد که خانواده، بستر طبیعی تحقق مدل فقهی تربیت است. بر این اساس، مدل پیشنهادی این مقاله، خانواده را نه صرفاً یک متغیر اجتماعی، بلکه «موضوع اصلی حکم» در فرآیند تربیت اخلاقی و عبادی می‌داند؛ جایی که اصول، روش‌ها و قواعد فقهی در تعامل مستقیم با رفتار والدین معنا پیدا می‌کنند و به ساخت شخصیت نسل آینده می‌انجامند.

پیشینه پژوهش و تحلیل خلأ علمی

بررسی میراث مکتوب اندیشمندان مسلمان نشان می‌دهد که مباحث مربوط به تربیت اخلاقی و عبادی، سابقه‌ای طولانی در سنت اسلامی دارد؛ با این حال، این مباحث غالباً ذیل عناوینی همچون تزکیه، تهذیب نفس، سلوک، ادب و اخلاق مطرح شده و کمتر در قالب یک دستگاه فقهی مستقل سامان یافته است. به تعبیر دیگر، گرچه موضوع تربیت در ساحت اخلاقی و عبادی همواره مورد توجه بوده، اما رویکرد غالب در آثار کلاسیک، بیشتر اخلاقی - عرفانی یا کلامی بوده تا فقهی - استنباطی.

برای نمونه، در آثار حکمای مسلمان، اخلاق به‌عنوان فرآیند اصلاح درون و تهذیب نفس تعریف شده و بر شکل‌گیری ملکات پایدار نفسانی تأکید گردیده است. در این چارچوب، رفتار شایسته، نتیجه طبیعی اصلاح باطن دانسته می‌شود که از آن به علم مطبوع تعبیر می‌شود (Motahhari, 2003). این رویکرد، هرچند در تبیین

به او نیکی کنی، پاداش داده می‌شوی و اگر بدی کنی، عقاب می‌شوی» (Fattal Neyshaburi, 1996). این بیان، نشان‌دهنده آن است که تربیت نه صرفاً توصیه‌ای اخلاقی، بلکه موضوعی دارای حیث تکلیفی است. همچنین در متون فقهی کلاسیک، به وجوب تعلیم و تأدیب کودک در سنین خاص تصریح شده است (al-Tusi, 1986). این موارد، بیانگر آن است که فقه تربیتی ریشه در فقه سنتی دارد و موضوعی نوپدید و بی‌سابقه نیست.

علاوه بر این، قواعد کلان فقهی ظرفیت ورود به عرصه تربیت را دارند. برای نمونه، قاعده «نهی عسر و حرج» می‌تواند مبنای رعایت توان‌مربی باشد و قاعده «لا ضرر» و «حرمت ایذاء» می‌تواند حدود اقدامات سخت‌گیرانه را تعیین کند. همین پیوند میان قواعد عام و رفتار تربیتی، نشان‌دهنده آن است که فقه از درون خود، امکان تولید چارچوب تربیتی را دارد (Behbahani, 1994). بنابراین، فقه تربیتی را باید بخشی از فقه پویا دانست که در پاسخ به نیازهای تربیتی جامعه، از ظرفیت‌های درونی خود بهره می‌گیرد.

خانواده به‌عنوان بستر موضوعی مدل فقهی تربیت

خانواده نخستین محیط اجتماعی انسان و بنیادی‌ترین کانون شکل‌گیری شخصیت اوست. در این بستر، کودک پیش از ورود به مدرسه یا جامعه گسترده، پیچیده و فراگیر، با نظام ارزشی، الگوهای رفتاری و عادات عبادی آشنا می‌شود. از این‌رو، هرگونه مدل تربیتی که بخواهد در چارچوب اسلامی معتبر و کارآمد باشد، ناگزیر باید نهاد خانواده را محور تحلیل خود قرار دهد.

در متون دینی، مسئولیت تربیتی خانواده به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته است. بیان مسئولیت والدین نسبت به هدایت و ادب فرزندان، نشان می‌دهد که خانواده نه صرفاً محیطی عاطفی، بلکه نهادی دارای وظیفه شرعی است (Ibn Shu'bah al-Harrani, 1984). همچنین در فقه، ولایت تربیتی بر کودک به‌عنوان نوعی سلطه و اقتدار برای حفظ مصلحت او تعریف شده است که این

مبانی اخلاقی عمیق است، اما کمتر به صورت نظام‌مند وارد بحث «الزام فقهی» و «مرزهای مشروعیت اقدامات تربیتی» شده است.

در حوزه فقه نیز گرچه مباحثی مرتبط با کودک و تربیت او مطرح شده، اما این مباحث غالباً در ضمن ابواب دیگر و به صورت پراکنده آمده است. برای مثال، شیخ طوسی در کتاب «الخلاص» بر لزوم تعلیم و تأدیب کودک در سنین خاص تأکید می‌کند و آن را بر عهده ولی می‌داند (al-Tusi, 1986). همچنین در برخی متون فقهی، به مسئولیت ولی در نظارت بر رفتارهای کودک ممیز و جلوگیری از مفاسد احتمالی اشاره شده است که نشان‌دهنده حضور تربیت در قلمرو تکلیف شرعی است. با این حال، این مباحث غالباً در قالب «مسئله فقهی» طرح شده‌اند و کمتر در چارچوب یک نظریه یا مدل جامع تربیتی تنظیم گردیده‌اند.

از سوی دیگر، در آثار معاصر (مؤسسه اشراق و عرفان) که ذیل عنوان «فقه تربیتی» منتشر شده‌اند، تلاش‌هایی برای بازخوانی نقش فقه در حوزه تعلیم و تربیت صورت گرفته است؛ اما همچنان خلأ مدل‌سازی نظام‌مند احساس می‌شود. بسیاری از این پژوهش‌ها به استخراج احکام یا توصیه‌های تربیتی بسنده کرده‌اند، بدون آن‌که ساختاری لایه‌مند و هماهنگ میان اصول، روش‌ها و قواعد تنظیم‌کننده ارائه دهند. در نتیجه، آنچه در اختیار پژوهشگر یا مربی قرار می‌گیرد، مجموعه‌ای از گزاره‌های پراکنده است، نه یک چارچوب یکپارچه و قابل اجرا.

در نوشتار حاضر، دو بخش اساسی «روش‌ها» و «الزامات» با اتکا به آیات، روایات، سیره و قواعد فقهی، مورد تحلیل قرار گرفته و ظرفیت‌های متعددی برای سامان‌دهی تربیت خانواده‌محور استخراج شده است. همچنین به قواعدی همچون نفی عسر و حرج، میسور، لا ضرر و حرمت ایذاء استناد شده که نشان می‌دهد تربیت نیز می‌تواند در چارچوب قواعد عام فقهی تنظیم گردد (Hakim, 1997). با این وجود، این ظرفیت‌ها هنوز در قالب یک «مدل ساختاریافته» ارائه نشده‌اند.

بنابراین، خلأ اصلی در ادبیات موجود، فقدان یک صورت‌بندی مدل‌مند از تربیت اخلاقی و عبادی خانواده‌محور بر اساس قواعد فقهی است؛ مدلی که در آن:

- اصول و الزامات به‌عنوان جهت‌دهنده‌های کلان،
- روش‌ها به‌عنوان ابزارهای اجرایی،
- و قواعد فقهی به‌عنوان ضوابط تنظیم‌کننده و مرزگذار،

در ارتباطی منظم و تحلیلی قرار گیرند. لذا جستار حاضر درصدد است که نشان دهد فقه پویا نه تنها در مقام پاسخ به مسائل جزئی، بلکه در مقام تولید چارچوب راهبردی برای تربیت خانواده نیز توانمند است.

چارچوب نظری مدل فقهی تربیت اخلاقی و عبادی خانواده‌محور

۱. مبنای هنجاری مدل: فقه، به‌عنوان نظام تنظیم رفتار

هر مدل نظری در علوم انسانی، نیازمند تبیین مبنای هنجاری خود است. در این پژوهش، مبنای هنجاری مدل، فقه اسلامی به‌عنوان نظام تنظیم رفتار مکلف است. فقه در تعریف اصطلاحی، علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی است (Sobhani, 2008). این تعریف نشان می‌دهد که فقه، دانشی است که رفتار انسان را در چارچوب بایدها و نبایدهای شرعی سامان می‌دهد. از آنجا که رفتار تربیتی نیز فعلی ارادی و قابل انتساب به مکلف (والدین و مربیان) است، مشمول قلمرو فقه قرار می‌گیرد. الزام، تشویق، تنبیه، آموزش، محدودسازی یا تسهیل رفتار متربی، همگی افعالی‌اند که می‌توانند واجب، مستحب، مکروه یا حرام تلقی شوند. بنابراین، فقه صرفاً ناظر به اعمال عبادی شخصی نیست، بلکه شامل تنظیم روابط تربیتی نیز می‌شود.

افزون بر احکام جزئی، فقه دارای قواعد کلانی است که در ابواب مختلف کاربرد دارند. قواعدی همچون نفی عسر و حرج، تکلیف مالا یطاق، لا ضرر و حرمت ایذاء، بیانگر آن‌اند که نظام فقهی علاوه بر تعیین حکم، چارچوبی برای سنجش مشروعیت رفتار فراهم

لایه سوم: قواعد تنظیم‌کننده

این لایه شامل قواعد فقهی کلانی است که مرز مشروعیت رفتار تربیتی را تعیین می‌کنند؛ مانند نفی عسر و حرج، لا ضرر، حرمت ایذاء و تکلیف مالایطاق (Hakim, 1997). این قواعد، نقش داور و تنظیم‌کننده را دارند و مانع افراط یا تفریط در به‌کارگیری روش‌ها می‌شوند.

۴. خانواده به‌عنوان بستر تحقق مدل

مدل حاضر، خانواده را بستر اصلی اجرای تربیت می‌داند؛ زیرا نخستین تجربه‌های زیستی، اخلاقی و عبادی کودک در این محیط شکل می‌گیرد. در منابع روایی، والدین نسبت به هدایت و ادب‌آموزی فرزند مسئول دانسته شده‌اند (Ibn Babawayh, 1982; Majlisi, 1992). همچنین در فقه، ولایت تربیتی بر کودک به‌عنوان سلطه‌ای برای حفظ مصلحت او تعریف شده است (Allamah al-Hilli, 1998). بنابراین، مدل فقهی تربیت اخلاقی و عبادی، «خانواده‌محور» است؛ زیرا موضوع اصلی حکم و مسئولیت در آن، رفتار والدین در قبال مرتبی است.

لایه نخست مدل: اصول و الزامات بنیادین تربیت اخلاقی و عبادی

لایه نخست مدل، متشکل از اصولی است که ماهیت هنجاری دارند و جهت‌گیری کلی رفتار تربیتی را تعیین می‌کنند. این اصول نه ابزار اجرایی‌اند و نه صرفاً توصیه‌های اخلاقی فردی، بلکه معیارهایی‌اند که مشروعیت، کیفیت و جهت اعمال تربیتی را مشخص می‌سازند. در این چارچوب، پنج اصل بنیادین به‌عنوان ستون‌های هنجاری مدل معرفی می‌شوند: اخلاص، عدالت‌ورزی، صبر، رعایت توان مرتبی و حفظ کرامت انسانی.

۱. اخلاص؛ جهت‌گیری توحیدی در کنش تربیتی

اخلاص در تربیت به معنای خالص‌سازی نیت و جهت‌دهی فرآیند تربیتی به سوی رضایت الهی است. از آنجا که تربیت اخلاقی و عبادی در منظومه اسلامی با تحقق عبودیت پیوند دارد، نمی‌توان

می‌کند (Hakim, 1997). این قواعد، بنیان نظری مدل حاضر را شکل می‌دهند.

۲. مبنای انسان‌شناختی: تربیت به‌مثابه فرآیند شکل‌گیری ملکات در سنت اسلامی، اخلاق به ملکات پایدار نفسانی اطلاق می‌شود که رفتار انسان از آن‌ها ناشی می‌گردد (Motahhari, 2003; Raghیب al-Isfahani, 1991). از این منظر، تربیت اخلاقی فرآیندی است که در آن، صفات درونی انسان شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود. همچنین عبادت در نگاه اسلامی، تمرین عملی بندگی و تقویت پیوند انسان با خداوند است (al-Tabari, 1991). تربیت عبادی از این حیث، نه صرفاً آموزش اعمال عبادی، بلکه ایجاد عادت و گرایش درونی به بندگی است.

بنابراین، مبنای انسان‌شناختی مدل حاضر آن است که انسان موجودی تدریجی‌الرشد است و شکل‌گیری ملکات او نیازمند زمان، تکرار، تمرین و هدایت مستمر است. این مبنا توجیه‌کننده اصولی مانند صبر، رعایت توان مرتبی و تدریج در الزام عبادی است.

۳. مبنای ساختاری مدل: سه‌لایگی هنجاری - عملیاتی - تنظیمی
بر اساس مبانی پیش‌گفته، مدل پیشنهادی دارای ساختاری سه‌لایه است:

لایه نخست: اصول و الزامات بنیادین

این لایه شامل اصول هنجاری حاکم بر کل فرآیند تربیت است؛ اصولی مانند اخلاص، عدالت، صبر، رعایت توان و حفظ کرامت. این اصول، جهت‌دهنده کلی رفتار تربیتی‌اند و نقش چارچوب ارزشی را ایفا می‌کنند.

لایه دوم: روش‌های اجرایی

در این لایه، ابزارهای عملیاتی تربیت قرار می‌گیرند؛ مانند رفق و مدارا، محبت، الگودهی، امر و نهی و تنبیه با قیود شرعی. این روش‌ها زمانی مشروع و کارآمدند که در چارچوب لایه نخست به کار روند.

متفاوت فرزندان، به عنوان تبعیض ناروا تلقی شود. بنابراین، عدالت اصل تعادل بخش در به کارگیری روش‌هاست و از افراط و تفریط جلوگیری می‌کند.

۳. صبر؛ عنصر استمرار و تدریج در تربیت

تربیت فرآیندی تدریجی است و شکل‌گیری ملکات اخلاقی و عادت‌های عبادی نیازمند زمان و تکرار است (Motahhari, 2003). از این رو، صبر در تربیت نه صرفاً تحمل سختی، بلکه پایداری در مسیر هدایت و پرهیز از شتاب‌زدگی است. والدین در مواجهه با خطاها، مقاومت‌ها و نوسانات رفتاری متربی، نیازمند استمرار و آرامش‌اند؛ زیرا واکنش‌های هیجانی و شتاب‌زده می‌تواند آثار مخربی بر شخصیت کودک برجای گذارد. صبر با اصل تدریج در تربیت عبادی نیز هماهنگ است. در متون فقهی، آموزش عبادات به صورت مرحله‌ای و تمرینی مورد تأکید قرار گرفته است (al-Tusi, 1986). این رویکرد بیانگر آن است که الزام عبادی باید متناسب با رشد تدریجی متربی باشد. بنابراین، صبر در این مدل، ضامن هماهنگی میان زمان و تکلیف است و مانع از آن می‌شود که والدین انتظار نتایج فوری داشته باشند.

۴. رعایت توان متربی؛ اصل ظرفیت‌محوری در الزام تربیتی

اصل رعایت توان متربی، بر تناسب میان سطح انتظار تربیتی و ظرفیت واقعی کودک یا نوجوان تأکید دارد. در اصول فقه، تکلیف ملا یطاق قبیح دانسته شده و اصل نفی عسر و حرج از قواعد مسلم تلقی می‌شود (Hakim, 1997). این قواعد بیانگر آن‌اند که الزام نباید موجب مشقت غیرمتعارف گردد. در حوزه تربیت عبادی، آموزش نماز و سایر عبادات پیش از بلوغ به صورت تمرینی و تدریجی توصیه شده است (al-Tusi, 1986). این تدریج، نشان‌دهنده ظرفیت‌محوری در الزام است. اگر رفتار تربیتی فراتر از توان متربی باشد، نه تنها به نتیجه مطلوب نمی‌انجامد، بلکه ممکن است به دل‌زدگی و مقاومت منجر شود. بنابراین، رعایت توان

آن را صرفاً به نتایج اجتماعی یا ظاهری فروکاست. والدین در منابع روایی، نسبت به هدایت فرزند و یاری او در طاعت الهی مسئول دانسته شده‌اند و این مسئولیت با وعده پاداش و کیفر همراه است (Ibn Babawayh, 1992). این تصریح نشان می‌دهد که تربیت، فعلی عبادی و دارای حیث قربی است. در تحلیل فقهی، هر فعل عبادی نیازمند قصد قربت است؛ حتی اگر در برخی افعال تربیتی، نیت شرط صحت ظاهری نباشد، اما از حیث کمال و ارزش، اخلاص عنصر تعیین‌کننده است. افزون بر این، اخلاص مانع آن می‌شود که تربیت به ابزاری برای تحقق خواسته‌های شخصی، رقابت‌های اجتماعی یا تحمیل اراده والدین تبدیل شود. بدین ترتیب، اخلاص اصل جهت‌دهنده کل ساختار تربیتی است و به سایر اصول معنا می‌بخشد.

۲. عدالت‌ورزی؛ ضابطه تعادل در روابط تربیتی

عدالت در تربیت، به معنای رعایت تناسب، پرهیز از تبعیض ناروا و تنظیم متعادل محبت و الزام است و یکی از ضروری‌ترین امور در تربیت خانواده، رعایت عدالت می‌باشد (Mohammadi, 1988). در خانواده، بی‌عدالتی می‌تواند به صورت ترجیح بی‌مبنای برخی فرزندان، تفاوت‌های غیرموجه در توجه یا سخت‌گیری و یا محروم‌سازی ناعادلانه بروز یابد. چنین رفتارهایی افزون بر آسیب روانی، از منظر فقهی نیز قابل ارزیابی است؛ زیرا ممکن است مصداق ضرر یا اذیت تلقی شود. در مبانی اصولی، عقل قبح ظلم را درک می‌کند و این درک عقلایی در نظام استنباط جایگاه دارد (Hakim, 1997). همچنین قواعدی چون لا ضرر و حرمت ایذاء، چارچوبی برای ارزیابی پیامدهای رفتار تربیتی فراهم می‌آورند (Behbahani, 1994). از این رو، عدالت نه صرفاً یک فضیلت اخلاقی، بلکه معیاری فقهی برای سنجش رفتار تربیتی است. عدالت در این مدل به معنای مساوات مطلق نیست، بلکه رعایت استحقاق‌ها و تفاوت‌های مبتنی بر مصلحت است. این تمایز مانع از آن می‌شود که تفاوت‌های تربیتی مبتنی بر نیازهای

رفق در لغت به معنای نرمی و ملاطفت در رفتار است و در سنت اسلامی، به عنوان شیوه‌ای حکیمانه در هدایت انسان معرفی شده است. در فرآیند تربیت، رفق به معنای پرهیز از خشونت بی‌مورد، توجه به شرایط روانی متربی و اتخاذ شیوه‌ای تدریجی و همراه با آرامش است. این روش با اصل صبر و رعایت توان متربی پیوند مستقیم دارد؛ زیرا رفتار خشن یا شتاب‌زده غالباً ناشی از بی‌صبری و نادیده گرفتن ظرفیت کودک است.

از منظر فقهی، رفق با قاعده نفی عسر و حرج هماهنگ است؛ زیرا سخت‌گیری غیرمتعارف می‌تواند مصداق حرج باشد (Hakim, 1997). همچنین سیره عقلایی نیز بر ترجیح روش‌های نرم در تعلیم و تربیت دلالت دارد. بنابراین، رفق را می‌توان روش پایه و پیش‌فرض در مدل تربیتی دانست؛ روشی که سایر ابزارها در صورت ناکارآمدی آن به کار گرفته می‌شوند.

۲. محبت؛ بنیان عاطفی و انگیزشی تربیت

محبت در تربیت، صرفاً یک احساس درونی نیست، بلکه شیوه‌ای فعال برای ایجاد پیوند عاطفی میان والدین و متربی است. این پیوند، زمینه پذیرش هدایت اخلاقی و عبادی را فراهم می‌سازد. در منابع دینی، محبت به فرزندان مورد تأکید قرار گرفته است: «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِسَدَّةِ حَبِّهِ لَوْلَا» (Shaykh al-Kulayni, 1986) و بی‌توجهی عاطفی به عنوان آسیبی جدی تلقی شده است. محبت با اصل کرامت انسانی پیوند دارد؛ زیرا رفتار محبت‌آمیز، شأن و شخصیت متربی را به رسمیت می‌شناسد. از سوی دیگر، محبت بدون عدالت ممکن است به تبعیض ناروا بینجامد؛ از این رو، باید در چارچوب عدالت‌ورزی تنظیم شود. محبت همچنین نقش انگیزشی در تربیت عبادی دارد؛ زیرا اعمال عبادی هنگامی پایدار می‌شوند که با تجربه مثبت عاطفی همراه باشند، نه صرفاً با الزام خشک. در تحلیل فقهی، محبت به عنوان زمینه‌ساز امتثال، می‌تواند مقدمه واجب تلقی شود؛ زیرا فراهم کردن شرایط پذیرش تکلیف، بخشی از مسئولیت تربیتی والدین است.

متربی ضابطه‌ای است که شدت، مقدار و زمان‌بندی اقدامات تربیتی را تنظیم می‌کند.

۵. حفظ کرامت انسانی؛ مرز نهایی مشروعیت رفتار تربیتی

کرامت انسانی، بنیاد ارزش‌گذاری در روابط انسانی است و حتی در دوران کودکی نیز شخصیت متربی موضوع احترام است. رفتارهای تحقیرآمیز، تخریب شخصیت یا برچسب‌زنی، هرچند با هدف اصلاح انجام شوند، با روح تعالیم اسلامی ناسازگارند. از منظر فقهی، حرمت ایذاء و قاعده لا ضرر چارچوبی برای منع رفتارهای آسیب‌زا فراهم می‌کنند (Behbahani, 1994). افزون بر آن، عقل نیز قبح رفتارهای تحقیرآمیز را درک می‌کند و این درک در استنباط مورد توجه است (Hakim, 1997). در نتیجه، کرامت انسانی در مدل حاضر، مرز نهایی مشروعیت رفتار تربیتی است؛ حتی اگر روش یا الزام به‌ظاهر موجه باشد، عبور از مرز کرامت، آن را از اعتبار ساقط می‌کند.

لایه نخست

پنج اصل یادشده، بنیان هنجاری مدل فقهی تربیت اخلاقی و عبادی خانواده‌محور را تشکیل می‌دهند. اخلاص جهت‌دهنده نیت، عدالت تنظیم‌کننده روابط، صبر تضمین‌کننده استمرار، رعایت توان ضابطه شدت و مقدار، و کرامت انسانی مرز نهایی مشروعیت‌اند. این اصول، چارچوبی فراهم می‌آورند که در آن روش‌های تربیتی می‌توانند به صورت مشروع و کارآمد به کار گرفته شوند.

لایه دوم مدل: روش‌های اجرایی تربیت اخلاقی و عبادی

روش‌های تربیتی، ابزارهای تحقق اهداف اخلاقی و عبادی‌اند. این روش‌ها زمانی مشروع و کارآمد خواهند بود که در چارچوب اصول هنجاری (اخلاص، عدالت، صبر، رعایت توان و کرامت) و تحت نظارت قواعد فقهی تنظیم‌کننده به کار گرفته شوند. در این مدل، پنج روش بنیادین مورد تحلیل قرار می‌گیرد: رفق و مدارا، محبت، الگودهی، امر و نهی، و تنبیه با قیود شرعی.

۱. رفق و مدارا؛ روش پایه در تعامل تربیتی

۳. الگودهی؛ عینیت بخشی به ارزش‌ها

الگودهی به معنای ارائه نمونه عملی از رفتار اخلاقی و عبادی است. کودک بیش از آنکه از طریق دستور کلامی تربیت شود، از مشاهده رفتار والدین اثر می‌پذیرد. از این‌رو، هماهنگی گفتار و رفتار در والدین، شرط کارآمدی تربیت است. در سنت اسلامی، سیره عملی پیامبر و اهل‌بیت(ع) همواره به‌عنوان الگوی تربیتی معرفی شده است. این تأکید نشان می‌دهد که الگودهی، روشی بنیادین در انتقال ارزش‌هاست. از منظر فقهی، اگر والدین به انجام تکلیف عبادی فرزند اهتمام دارند، اما خود در عمل کوتاهی کنند، نوعی تعارض رفتاری پدید می‌آید که کارآمدی الزام را کاهش می‌دهد.

الگودهی با اصل اخلاص نیز مرتبط است؛ زیرا رفتار صادقانه و هماهنگ با باور، نشانه نیت الهی است. بنابراین، الگودهی در مدل حاضر روشی است که اخلاق و عبادت را از سطح گزاره به سطح عینیت منتقل می‌کند.

۴. امر و نهی؛ ابزار الزام هنجاری

امر و نهی، در تربیت به معنای هدایت مستقیم و صریح تربیتی به سوی رفتار مطلوب و بازداشتن از رفتار ناپسند است. این روش، نسبت به رفق و محبت، جنبه الزام‌آور بیشتری دارد و بیانگر ورود به سطح تکلیف‌مندی است.

در فقه، امر و نهی جایگاهی بنیادین دارد و حتی در قالب فریضه امر به معروف و نهی از منکر مطرح شده است. در حوزه خانواده، این اصل در سطح خرد و در چارچوب مسئولیت والدین اعمال می‌شود. با این حال، امر و نهی باید در چارچوب اصول پیشین تنظیم گردد؛ یعنی همراه با عدالت، رعایت توان تربیتی و حفظ کرامت باشد. لذا چنانچه امر و نهی موجب ضرر یا اذیت غیرمتعارف شود، با قواعد لا ضرر و حرمت ایذاء تعارض خواهد داشت (Behbahani, 1994). بنابراین، این روش هرچند مشروع است، اما مشروط به رعایت قیود فقهی و هنجاری است.

۵. تنبیه با قیود شرعی؛ آخرین مرحله در تنظیم رفتار

تنبیه در تربیت، به معنای اعمال محدودیت یا واکنش اصلاحی در برابر رفتار نادرست است. این روش در سنت اسلامی به‌صورت مطلق تأیید نشده، بلکه با قیود سخت‌گیرانه همراه است. برخی فقها به اصل تأدیب کودک در چارچوب خاص اشاره کرده‌اند (al-Tusi, 1986). اما این امر به معنای تجویز هرگونه تنبیه نیست. تنبیه در مدل حاضر، آخرین مرحله پس از ناکارآمدی رفق، محبت و امر و نهی تلقی می‌شود. افزون بر آن، باید در چارچوب رعایت توان تربیتی، حفظ کرامت و پرهیز از ضرر اعمال شود. هرگونه رفتار تحقیرآمیز یا آسیب‌زا، با قاعده حرمت ایذاء، تعارض دارد (Hakim, 1997).

بنابراین، تنبیه نه ابزار اصلی، بلکه ابزار استثنایی و محدود در فرآیند تربیت است و مشروعیت آن وابسته به رعایت دقیق اصول هنجاری و قواعد فقهی است.

لایه دوم

پنج روش یادشده، ابزارهای اجرایی تربیت اخلاقی و عبادی‌اند. این روش‌ها در یک طیف قرار می‌گیرند: از رفق و محبت به‌عنوان روش‌های نرم آغاز می‌شوند، به امر و نهی به‌عنوان الزام هنجاری می‌رسند و در نهایت در موارد خاص به تنبیه محدود ختم می‌شوند. کارآمدی این طیف، وابسته به رعایت اصول هنجاری لایه نخست و نظارت قواعد تنظیم‌کننده لایه سوم است.

لایه سوم مدل: قواعد فقهی تنظیم‌کننده تربیت اخلاقی و عبادی

قواعد فقهی، گزاره‌های کلی‌ای هستند که در ابواب مختلف فقه جریان دارند و می‌توانند در موارد متعددی تطبیق یابند. این قواعد، افزون بر حل مسائل جزئی، چارچوبی کلان برای ارزیابی رفتار فراهم می‌کنند. در حوزه تربیت خانواده‌محور، برخی قواعد عام نقش ویژه‌ای در تعیین حدود الزام، شدت روش‌ها و مرزهای مشروعیت دارند. مهم‌ترین این قواعد عبارت‌اند از: نفی عسر و حرج، تکلیف مالا یطاق، لا ضرر و حرمت ایذاء.

پذیرش تکلیف واقعی را پیدا کند. این اصل، از افراط در شتابزدگی تربیتی جلوگیری می‌کند.

۳. قاعده لا ضرر؛ منع آسیب در فرآیند تربیت

قاعده لا ضرر بیان می‌دارد که هیچ حکمی نباید موجب ضرر قابل توجه به مکلف شود. این قاعده که در ابواب مختلف فقه کاربرد گسترده دارد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قواعد تنظیم‌کننده شناخته می‌شود (Behbahani, 1994). در تربیت خانواده‌محور، هر روشی که منجر به آسیب جسمی، روانی یا شخصیتی متربی شود، در تعارض با این قاعده قرار می‌گیرد. حتی اگر هدف، اصلاح اخلاقی باشد، نمی‌توان وسیله‌ای را به کار گرفت که ضرر جدی در پی داشته باشد. کاربرد این قاعده در ارزیابی تنبیه تربیتی برجسته‌تر است. تنبیه، در صورت عبور از حد متعارف و ایجاد آسیب، نه تنها کارآمدی خود را از دست می‌دهد، بلکه مشروعیت شرعی آن نیز محل اشکال خواهد بود. از این رو، لا ضرر نقش مرزبندی عملی در رفتار تربیتی دارد.

۴. حرمت ایذاء؛ پاسداشت کرامت در روابط تربیتی

حرمت ایذاء مؤمن از قواعد مسلم فقهی است که هرگونه اذیت و آزار ناروا را ممنوع می‌داند (Behbahani, 1994). اذیت می‌تواند جسمی یا روانی باشد و تحقیر، تمسخر و تخریب شخصیت نیز از مصادیق آن به شمار می‌رود.

در تربیت، گاه رفتارهایی مانند سرزنش تحقیرآمیز، مقایسه‌های تخریب‌کننده یا برچسب‌زنی، به‌عنوان ابزار اصلاح به کار گرفته می‌شود؛ اما این شیوه‌ها با قاعده حرمت ایذاء در تعارض‌اند. این قاعده، پشتوانه فقهی اصل حفظ کرامت انسانی در لایه نخست مدل است و به‌عنوان مرز نهایی مشروعیت عمل می‌کند.

بدین ترتیب، هرچند والدین دارای ولایت تربیتی‌اند، اما این ولایت محدود به رعایت مصلحت و عدم اذیت است. ولایت، مجوز رفتار نامحدود نیست، بلکه مسئولیتی مقید به قواعد شرعی است: «وَالَّذِي يَضْرِبُ الْحُدُودَ إِذَا زَادَ عَلَى الْمِقْدَارِ الْمُسْتَحَقِّ، وَجَبَ أَنْ

۱. قاعده نفی عسر و حرج؛ تنظیم شدت الزام تربیتی

قاعده نفی عسر و حرج بر این اصل استوار است که تکلیف شرعی نباید موجب مشقت غیرمتعارف و طاقت‌فرسا گردد. این قاعده که از ادله نقلی و عقلی مستند شده است، در ابواب مختلف فقه کاربرد دارد (Hakim, 1997).

در حوزه تربیت، هرگاه الزام اخلاقی یا عبادی والدین نسبت به فرزند به گونه‌ای باشد که موجب فشار شدید و فراتر از طاقت متعارف گردد، می‌توان آن را در تعارض با این قاعده دانست. برای نمونه، تحمیل برنامه‌های عبادی سنگین بدون توجه به سن و شرایط متربی، یا سخت‌گیری‌های افراطی در رفتارهای اخلاقی که منجر به اضطراب و فشار روانی می‌شود، با روح این قاعده سازگار نیست.

قاعده نفی حرج، نقش تنظیم‌کننده در میزان و کیفیت الزام دارد و مانع از آن می‌شود که والدین به نام دینداری، شیوه‌های طاقت‌فرسا و غیرمنعطف اتخاذ کنند. بدین ترتیب، این قاعده با اصل رعایت توان متربی در لایه نخست پیوندی ساختاری دارد.

۲. اصل تکلیف مالایطاق؛ مرز عقلانی الزام

از مبانی پذیرفته‌شده در اصول فقه آن است که تکلیف به امر غیرقابل انجام، قبیح و مردود است. این اصل که به «تکلیف مالایطاق» شهرت دارد، مبتنی بر حکم عقل است و در تحلیل‌های اصولی جایگاه مهمی دارد (Hakim, 1997). در تربیت اخلاقی و عبادی، این اصل اقتضا می‌کند که انتظار از متربی متناسب با سطح درک، اراده و توان او باشد. اگر کودک هنوز به مرحله‌ای از رشد شناختی نرسیده است که معنای یک عمل عبادی را بفهمد، الزام کامل و سخت‌گیرانه او به انجام آن، با این اصل ناسازگار خواهد بود. اصل تکلیف مالایطاق، به‌ویژه در حوزه تربیت عبادی اهمیت دارد؛ زیرا عبادت نیازمند قصد و آگاهی است. بنابراین، آموزش و تمرین باید به گونه‌ای باشد که متربی به تدریج آمادگی

يُسْتَفَادَ مِنْهُ؛ و هر که حدود را تعیین کند، اگر از مقدار واجب تجاوز کند، باید مجازات شود» (Ibn Idris al-Hilli, 1989).

لایه سوم

چهار قاعده یادشده، چارچوب تنظیم‌کننده کل مدل تربیتی را تشکیل می‌دهند. نفی عسر و حرج و تکلیف مالایطاق، شدت و سطح الزام را تنظیم می‌کنند؛ لا ضرر، از آسیب جلوگیری می‌کند؛ و حرمت ایذاء، مرز کرامت را پاس می‌دارد.

در نتیجه، مدل سه‌لایه حاضر چنین ساختاری می‌یابد:

● لایه نخست: اصول هنجاری جهت‌دهنده

● لایه دوم: روش‌های اجرایی عملیاتی

● لایه سوم: قواعد فقهی تنظیم‌کننده و مرزبند

این ساختار، امکان ارزیابی منسجم هر رفتار تربیتی را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که فقه اسلامی قابلیت تولید چارچوب راهبردی برای تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده را داراست.

تبیین یکپارچه مدل

پژوهش حاضر با این پرسش آغاز شد که آیا می‌توان با تکیه بر منابع فقهی و قواعد استنباط، مدلی منسجم و خانواده‌محور برای تربیت اخلاقی و عبادی طراحی کرد یا خیر؟ تحلیل مبانی نظری نشان داد که فقه اسلامی، به‌عنوان نظام تنظیم رفتار مکلف، ظرفیت ورود نظام‌مند به عرصه تربیت را داراست؛ زیرا رفتار تربیتی نیز فعلی ارادی و قابل انتساب به مکلف است و در معرض حکم شرعی قرار می‌گیرد: «أَنَّ الْحُكْمَ إِِنْشَاءُ قَوْلٍ فِي حُكْمٍ شَرْعِيٍّ يَتَعَلَّقُ بِوَاقِعَةٍ شَخْصِيَّةٍ» (Zayn al-Din ibn Ali, 1992). افزون بر این، مسئولیت والدین در قبال هدایت و ادب‌آموزی فرزند در منابع روایی تصریح شده و با ضمانت ثواب و عقاب همراه است (Ibn

Babawayh, 1992).

بر پایه این مبنا، مدل پیشنهادی در قالب سه لایه سامان یافت:

۱. لایه هنجاری (اصول بنیادین)

در این لایه، پنج اصل بنیادین به‌عنوان جهت‌دهنده کل فرآیند تربیت شناسایی شد: اخلاص، عدالت‌ورزی، صبر، رعایت توان متری و حفظ کرامت انسانی. این اصول، چارچوب ارزشی رفتار تربیتی را تعیین می‌کنند و مانع از آن می‌شوند که روش‌ها به ابزارهای صرفاً اقتدارگرایانه یا عادت‌محور تبدیل شوند.

اخلاص، تربیت را در افق توحیدی معنا می‌بخشد؛ عدالت، تعادل در محبت و الزام را تضمین می‌کند؛ صبر، فرآیند تدریجی شکل‌گیری ملکات را ممکن می‌سازد (Motahhari, 2003)؛ رعایت توان، سطح و شدت الزام را متناسب با ظرفیت رشد تنظیم می‌کند؛ و کرامت انسانی، مرز نهایی مشروعیت هر اقدام تربیتی را مشخص می‌سازد.

۲. لایه عملیاتی (روش‌های اجرایی)

در این لایه، طیفی از روش‌های تربیتی تحلیل شد که از روش‌های نرم آغاز می‌شوند و در موارد خاص به ابزارهای الزام‌آور ختم می‌گردند. رفق و مدارا به‌عنوان روش پایه، با اصل نفی عسر و حرج هماهنگ است (Hakim, 1997) و مانع از خشونت غیرضروری می‌شود. محبت، پیوند عاطفی لازم برای پذیرش ارزش‌ها را فراهم می‌کند. الگودهی، ارزش‌ها را از سطح گفتار به سطح عینیت منتقل می‌سازد. امر و نهی، ابزار هدایت مستقیم و ورود به سطح الزام هنجاری است. تنبیه نیز در چارچوب خاص و به‌عنوان آخرین مرحله اصلاح، آن هم با قیود دقیق شرعی قابل تصور است (al-Tusi, 1986).

این روش‌ها در یک ساختار طیفی قرار دارند و کاربرد هر یک وابسته به رعایت اصول لایه نخست است.

۳. لایه تنظیم‌کننده (قواعد فقهی)

در این لایه، قواعد کلان فقهی به‌عنوان معیار ارزیابی و داوری مشروعیت معرفی شدند. قاعده نفی عسر و حرج و اصل تکلیف مالایطاق، شدت الزام را محدود می‌کنند؛ قاعده لا ضرر از آسیب

جدول ۱. شاخص‌های اصلی مدل تربیتی فقهی خانواده‌محور

شاخص‌ها	توضیحات	
اخلاص	جهت‌دهنده نیت و هدف تربیت، مبتنی بر قصد قربت و هدایت الهی.	
عدالت	تنظیم متوازن رفتار تربیتی و پرهیز از تبعیض ناروا.	
صبر	تحمل، استمرار و تدریج در فرآیند تربیت، به‌ویژه در مواجهه با مقاومت‌ها.	
رعایت متربی	توان	تنظیم الزام‌های تربیتی متناسب با ظرفیت و توان متربی.
حفظ کرامت	حفظ عزت و احترام متربی و جلوگیری از هرگونه تحقیر یا آسیب به شخصیت او.	

این یافته‌ها و شاخص‌ها به‌طور واضح نشان می‌دهند که این مدل، فرآیند تربیت اخلاقی و عبادی را در بستر خانواده به‌صورت یکپارچه، علمی و شرعی تنظیم می‌کند و می‌تواند به والدین کمک کند تا در مواجهه با چالش‌های تربیتی، از یک چارچوب جامع بهره‌برداری کنند.

نتیجه‌گیری

مدل سه‌لایه ارائه‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد که فقه اسلامی، افزون بر بیان احکام موردی، قابلیت تولید چارچوب راهبردی برای تربیت اخلاقی و عبادی در بستر خانواده را دارد. این مدل، با تفکیک میان اصول هنجاری، روش‌های اجرایی و قواعد تنظیم‌کننده، امکان تحلیل نظام‌مند رفتار تربیتی را فراهم می‌آورد و از پراکندگی گزاره‌های تربیتی جلوگیری می‌کند.

از منظر نظری، این پژوهش نشان داد که فقه می‌تواند به‌عنوان نظام هنجاری تولیدکننده مدل در حوزه تربیت عمل کند و پیوندی میان اخلاق، عبادت و قواعد استنباط برقرار سازد. از منظر عملی، مدل پیشنهادی می‌تواند مبنایی برای ارزیابی شیوه‌های تربیتی در خانواده باشد و به والدین و پژوهشگران امکان دهد رفتار تربیتی را در چارچوبی منسجم و قابل دفاع سامان دهند.

بدین ترتیب، تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده نه امری صرفاً توصیه‌ای و نه مجموعه‌ای از احکام پراکنده، بلکه فرآیندی نظام‌مند

جسمی و روانی جلوگیری می‌کند؛ و حرمت ایذاء، کرامت انسانی را پاس می‌دارد (Behbahani, 1994).

این قواعد نشان می‌دهد که ولایت تربیتی والدین، مطلق و بی‌قید نیست، بلکه در چارچوب مصلحت و عدم اضرار تعریف می‌شود. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: «اگر پدری کودکش را تأدیب نماید و در اثر آن از بین برود، یا امام، یا حاکم، یا امین حاکم، یا وصی، و یا معلم، او را تأدیب نمایند، و وی تلف شود، در تمام این موارد حکم به ضمان می‌شود؛ زیرا تجویز تأدیب مشروط به این است که کودک بعد از تأدیب سالم بماند» (al-Tusi, 2008). بدین ترتیب، هر رفتار تربیتی می‌تواند در پرتو این قواعد مورد سنجش قرار گیرد.

یافته‌های پژوهش

در این بخش، یافته‌های پژوهش به‌طور کلی و در چارچوب مدل سه‌لایه مورد بحث قرار گرفت. این مدل با تکیه بر اصول و قواعد فقهی، سه لایه اصلی دارد که به‌طور واضح و منسجم، فرآیند تربیت اخلاقی و عبادی در خانواده را در چارچوبی علمی و شرعی قرار می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهند که فقه اسلامی ظرفیت فراتر از احکام فردی دارد و می‌تواند یک چارچوب راهبردی برای تربیت در خانواده فراهم کند.

شاخص‌های اصلی مدل:

در این مدل، پنج اصل بنیادین در لایه هنجاری معرفی شده‌اند که هسته مرکزی تربیت اخلاقی و عبادی را تشکیل می‌دهند. این پنج اصل، همراه با روش‌های اجرایی و قواعد فقهی تنظیم‌کننده، به‌عنوان ساختار جامع و راهبردی برای تربیت در خانواده عمل می‌کنند.

است که در پرتو اصول، روش‌ها و قواعد فقهی قابل صورت‌بندی و راهبری است.

مشارکت نویسندگان

associated with growth, nurturing, preservation, correction, and gradual development, while conceptually it refers to a purposeful process of cultivating latent human capacities and directing them toward desirable perfection (al-Fayyumi, 1993; Ibn Manzur, 1993). In the Islamic intellectual tradition, education is closely connected with discipline, refinement, and purification, meaning that it extends beyond skill acquisition and concerns the formation of character. Morality refers to stable dispositions of the soul from which human actions emerge; therefore, moral education cannot be reduced to external behavioral correction but must aim at the formation of enduring virtues and the restraint of destructive tendencies (Motahhari, 2003; Raghīb al-Isfahani, 1991). Worship, in turn, denotes humility, servitude, and God-oriented action, and devotional education seeks to prepare the child gradually and consciously for religious obligation (al-Tabari, 1991). Jurisprudential discussions on teaching prayer and training children in devotional practices before legal maturity indicate that Islamic law recognizes gradual preparation for responsibility as a legitimate educational concern (al-Tusi, 1986). Thus, moral and devotional education are not merely ethical or spiritual ideals; they are also connected to legally meaningful conduct when parental action, educational obligation, discipline, harm, hardship, and capacity become subject to religious evaluation.

Methodologically, this study adopts a descriptive-analytical approach based on authoritative jurisprudential, hadith-based, lexical, ethical, and legal-theoretical sources. The analysis first examines the theoretical foundations of educational jurisprudence, then identifies the family as the principal

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Islamic jurisprudence, as a normative discipline concerned with deriving practical religious rulings from authoritative sources, possesses a significant yet underdeveloped capacity for regulating educational conduct within the family. In Islamic thought, education is not merely the transmission of information or behavioral training; rather, it is a purposive process through which human capacities are actualized and directed toward moral, spiritual, and devotional perfection. Within this framework, moral education and devotional education represent two foundational domains of human formation: moral education regulates interpersonal conduct and social behavior, while devotional education cultivates the human relationship with God through conscious obedience, worship, and spiritual discipline. The family occupies a central position in this process because it is the first and most influential environment in which children encounter value systems, behavioral models, emotional bonds, and religious practices. Classical Islamic sources assign parents responsibility for guiding, disciplining, and educating their children, and this responsibility is described not only as an ethical recommendation but also as a duty with religious consequences (Ibn Babawayh, 1992; Majlisi, 1982). Accordingly, the present study addresses the question of whether Islamic jurisprudence can provide a systematic, family-centered model for moral and devotional education, rather than remaining limited to scattered rulings concerning children, worship, discipline, or parental authority.

The conceptual foundation of the study rests on three key notions: education, morality, and worship. Linguistically, education is

context of application, and finally proposes a three-layered jurisprudential model. The normative basis of the model is Islamic jurisprudence understood as a system for regulating the conduct of legally responsible agents. Since parental educational conduct is voluntary, intentional, and attributable to legally responsible persons, it falls within the scope of jurisprudential evaluation. Acts such as encouragement, restriction, command, prohibition, affection, modeling, discipline, and devotional training may be assessed as obligatory, recommended, permissible, disliked, or prohibited depending on their conditions and consequences. Moreover, Islamic jurisprudence contains general legal maxims that transcend particular chapters of law and provide criteria for evaluating the legitimacy of conduct. Maxims such as the negation of hardship, the rejection of unbearable obligation, no harm, and the prohibition of wrongful injury can regulate the intensity, limits, and legitimacy of educational methods (Behbahani, 1994; Hakim, 1997). This shows that educational jurisprudence is not an artificial modern addition to Islamic law, but an extension of its internal capacity to regulate human action in light of obligation, welfare, capacity, dignity, and harm.

The proposed model consists of three interrelated layers: the normative layer, the operational layer, and the regulatory layer. The normative layer includes five foundational principles that orient the entire educational process: sincerity, justice, patience, consideration of the learner's capacity, and preservation of human dignity. Sincerity gives education a theocentric direction and prevents parental conduct from being reduced to social competition, personal pride, or authoritarian control; it frames education as an act oriented toward divine pleasure and the child's spiritual guidance (Ibn Babawayh, 1992). Justice regulates balance in parental treatment, affection, obligation, and discipline,

preventing unjust discrimination or disproportionate strictness; in this respect, justice becomes not only a moral virtue but also a jurisprudential criterion for evaluating educational behavior (Hakim, 1997; Mohammadi Reyshahri, 1988). Patience reflects the gradual nature of character formation and devotional habituation, since moral dispositions and religious practices require repetition, time, emotional stability, and sustained guidance (Motahhari, 2003). Consideration of the learner's capacity is grounded in the principles that religious obligation must not exceed ability and must not impose excessive hardship (Hakim, 1997). Finally, preservation of dignity functions as the ultimate boundary of legitimate educational action, since humiliation, psychological degradation, destructive comparison, and personality injury cannot be justified even when performed under the claim of correction (Behbahani, 1994).

The operational layer translates these normative principles into concrete educational methods: gentleness and forbearance, affection, role modeling, command and prohibition, and discipline under strict jurisprudential conditions. Gentleness is the default method of educational interaction because it corresponds to patience, capacity, and the negation of hardship; excessive harshness may transform education into pressure and alienation rather than guidance (Hakim, 1997). Affection creates the emotional bond necessary for the child's acceptance of moral and devotional values, and religious sources recognize parental love as a significant element of family responsibility (Shaykh al-Kulayni, 1986). Role modeling gives embodied form to values, since children are shaped not only by verbal instruction but by the visible consistency between parental speech and action. Command and prohibition represent direct normative guidance within the family, but they must remain bound by justice,

capacity, dignity, and avoidance of harm. Discipline is therefore not the primary method but a limited and exceptional corrective measure, only legitimate when gentleness, affection, modeling, and direct guidance have proven insufficient and when no harm, humiliation, or excessive hardship is produced (al-Tusi, 1986). The regulatory layer governs all these methods through general jurisprudential maxims. The negation of hardship limits excessive educational burdens; the principle rejecting unbearable obligation prevents expectations beyond developmental capacity; the maxim of no harm invalidates harmful educational practices; and the prohibition of wrongful injury protects the child's dignity and psychological integrity (Behbahani, 1994; Hakim, 1997). Accordingly, parental authority is not absolute; it is a responsibility constrained by welfare, proportionality, capacity, and non-injury, and classical jurisprudential discussions on liability in cases of excessive discipline confirm that educational authority is conditional and limited (al-Tusi, 2008).

In conclusion, the study demonstrates that Islamic jurisprudence can move beyond isolated rulings and provide a coherent strategic framework for moral and devotional education in the family. The proposed three-layered model integrates foundational principles, practical methods, and regulatory maxims into a unified structure capable of guiding parental conduct and evaluating educational legitimacy. Its normative layer defines the ethical and religious direction of education; its operational layer identifies the practical means through which moral and devotional formation can occur; and its regulatory layer prevents excess, harm, coercion, humiliation, and disproportionate obligation. The model therefore presents family-based moral and devotional education not as a set of scattered recommendations, nor as a purely moral discourse detached from

legal reasoning, but as a structured process that can be analyzed and guided through jurisprudential principles. Theoretically, it contributes to the development of educational jurisprudence by showing how Islamic law can function as a model-generating normative system in the field of family education. Practically, it offers parents, educators, and researchers a coherent framework for assessing educational behavior in terms of sincerity, justice, patience, capacity, dignity, proportionality, and non-harm.

References

- al-Fayyumi, A. a.-A. (1993). *Al-Misbah al-Munir fi Gharib al-Sharh al-Kabir lil-Rafi'i*. Muassasat Dar al-Hijrah.
- al-Tabari, M. i. J. (1991). *Jami al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Dar al-Ma'rifah.
- al-Tusi, M. i. H. (1986). *Al-Khilaf*. Muassasat al-Nashr al-Islami.
- al-Tusi, M. i. H. (2008). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah*. Al-Maktabah al-Murtadawiyyah li-Ihya al-Athar al-Jafariyyah.
- Allamah al-Hilli, H. i. Y. (1998). *Qawa'id al-Ahkam*. Jameh Modarresin Hawza-ye Elmiyeh.
- Behbahani, M. B. (1994). *Al-Fawa'id al-Ha'iriyyah*. Majma al-Fikr al-Islami.
- Fattal Neyshaburi, A. A. (1996). *Rawdat al-Wa'izin wa Basirat al-Mutta'izin*. Razi Publications.
- Hakim, S. M. T. (1997). *Al-Usul al-Ammah lil-Fiqh al-Muqaran*. Ahl al-Bayt World Assembly.
- Ibn Babawayh, M. i. A. (1992). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Jameh Modarresin Hawza-ye Elmiyeh Qom.
- Ibn Idris al-Hilli, M. i. A. (1989). *Al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawa*. Jameh Modarresin Hawza-ye Elmiyeh.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-Arab* (3rd ed.). Dar Sadir.
- Ibn Shu'bah al-Harrani, A. i. H. (1984). *Tuhaf al-Uqul*. Jameh Modarresin Hawza-ye Elmiyeh.
- Khomeini, S. R. A. (2012). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Majlisi, M. B. (1982). *Bihar al-Anwar*. Dar al-Ihya li-al-Turath.
- Mohammadi Reyshahri, M. (1988). *Mizan al-Hikmah*. Maktab al-'Ilam al-Islami.
- Motahhari, M. (2003). *Education in Islam*. Sadra Publications.
- Raghib al-Isfahani, H. i. M. (1991). *Al-Mufradat fi Gharib al-Qur'an*. Dar al-Qalam.
- Shaykh al-Kulayni, M. i. Y. (1986). *Al-Kafi*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

- Sobhani, J. (2008). *Al-Mujaz fi Usul al-Fiqh*. Muassasat Imam Sadiq.
- Zayn al-Din ibn Ali, a.-A. (1992). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'i al-Islam*. Muassasat al-Ma'arif al-Islamiyyah.